

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در واجب تخییری دو بحث مهم است يك بحث حقیقت واجب تخییری چیست؟ يك بحث مهم دیگر این است که آیا تخییر بین اقل و اکثر امکان دارد یا امکان ندارد:

حقیقت واجب تخییری

يكي از مباحثي که مرحوم آخوند در کفایه عنوان فرمودند این است که حقیقت واجب تخییری چیست؟ و اساساً آیا این تقسیم که واجب را تقسیم می کنیم به واجب تعیینی و واجب تخییری آیا این تقسیم صحیح است یا خیر؟ آنچه که منشاء اشکال شده این است که در واجب تعیینی متعلق وجوب معین است، نماز که عنوان واجب تعیینی را دارد، متعلق وجوب در این نماز خود صلاه است معین هست و مشخص هست، اما در واجب تخییری مثلاً مثل اینکه در اماکن اربعه مکلف مخیر است بین القصر و الاتمام اینجا که می گوئیم این واجب واجب تخییری است یا در خصال کفاره مخیر است که یکی از امور ثلاثه را بپردازد متعلق در این واجب تخییری چیست؟

به عبارت اخري در واجب تخییری از دو جهت ما مشکل داریم: مشکل اول این است که متعلق معلوم نیست چیست؟ مشکل دوم این است که از يك طرف ما می گوئیم عنوان واجب را دارد، از يك طرف يك جواز و ترکی هم در آن وجود دارد می گوئیم مخیری بین این عمل یا عمل دیگر یکی از این دو تا را انجام بدهد و یکی هم خواستید ترك بکن خوب این چطور می شود که يك چیزی عنوان واجب را داشته باشد، در حالیکه در او جواز ترك هم هست، به عبارت اخري این چه وجوبی است که در بطن خودش لا وجوب نهفته است، و وجود دارد، این دو جهت اشکال در واجب تخییری، روی این دو جهت علماء در سدد برآمدند که يك تحلیلی از حقیقت واجب تخییری را ارائه بدهند اگر ما بتوانیم يك تحلیلی را ارائه بدهیم آنوقت نتیجه این می شود که تقسیم واجب به واجب تعیینی و تخییری، تقسیم صحیحی است، و الا صحیح نیست.

اقوال در این بحث

اجمالاً آنچه که مرحوم آخوند در کفایه عنوان فرمودند ایشان با آنچه که نظریه خودشان هست، مجموعاً پنج قول را عنوان کردند، که حالا ما به این اقوال يك اشاره ای می کنیم بعد قول مرحوم آخوند را متعرض می شویم و او را تحقیق می کنیم بعد می رویم سراغ سایر اقوال:

قول اول: آمدند گفتند که اصلاً واجب تخییری يك سنخ دیگری از وجوب است، یعنی ما دو جور وجوب داریم، يك وجوبی که در او جواز ترك راه ندارد، نوع دوم وجوبی که در او جواز ترك راه دارد، هذا سنخ آخر من الوجوب يك نوع دیگری از وجوب است، و هر کدام احکام خاصه خودش را دارد.

قول دوم این است که گفته اند در این واجب تخییری ولو به حسب ظاهر تخییر بین اطراف و افراد است اما یکی از این اطراف به نحو معین عندالله واجب است، که ممکن است مکلف همان را انجام بدهد و ممکن است مکلف او را انجام ندهد اما یکی از

اینها به نحو معین، عند الله واجب است، و در حقیقت روی این نظریه واجب تخییری ما نداریم، واجب، واجب تعینی است اما اینکه کدامیک از اینها معیناً عند الله واجب است ما نمی دانیم.

قول سوم این است که یکی از اینها واجب است، اما آنی است که مکلف انجام میدهد هر کدام یکی از این خصال کفاره را اگر مکلف آمد انجام داد، همان معیناً واجب است، باز روی این نظریه ما واجب تخییری نداریم، واجب برمی گردد به واجب تعینی.

قول چهارم این است که آمدند گفتند در اینجا می بینید واجب تخییری است، اطعام ستین مسکین یا عتق رقبه یا عرض می شود که شصت روز روزه گرفتن اینجا ما باید بیاییم یک قدر جامعی درست بکنیم بگوییم احدهمای لا بعینه واجب است، آنوقت این احدهما یک احدهمای مفهومی داریم یعنی می آییم یک قدر جامع انتزاعی درست می کنیم می گوییم احد اطراف یا احدهما، یکی از اینها عنوان احدهما، مفهوم احدهما که این مفهوم هم قابل تطبیق بر این فرد است، هم قابل تطبیق بر فرد دیگر است، نتیجه این می شود آنچه که متعلق وجوب است این عنوان است و در نتیجه باز واجب تخییری برمی گردد به واجب تعینی یا بگوییم احدهمای لا بعینه مصداقی، یعنی خارجی که از احدهمای لا بعینه مصداقی.

در فلسفه و در اصول تعبیر می کنند به فرد مردد و می گویند فرد مردد در عالم خارج محال است، نگوییم عنوان احدهما که قابل صدق بر هر کدام باشد، می گوییم یکی از غیر معین خارجی، فرد مردد، خوب می گوییم اگر فرد است باید تشخیص داشته باشد، اگر مردد است یعنی تشخیص ندارد، لذا آمدند گفتند احدهما مصداقی که از آن تعبیر می شود به فرد مردد و می گویند فرد مردد در عالم خارج محال است، این هم قول چهارم که یا بگوییم احدهمای مفهومی یا بگوییم احدهمای مصداقی.

قول پنجم قولی است که خود مرحوم آخوند در کفایه آمدند اختیار فرمودند، مرحوم آخوند فرمودند که به نظر ما واجب تخییری بر دو نوع است، و ما باید تفصیل بدهیم، بین چه و چه؟

مورد اول فرمودند که در بعضی از موارد که اکثر موارد واجب تخییری هم هست، مولا دارای یک غرض واحد است، غرض برای مولا یک غرض واحد است اما طرق و راههای رسیدن به این غرض متعدد است، از راه نماز قصر برویم به غرض مولا می رسیم، از راه نماز اتمام برویم به غرض مولا می رسیم، راههای رسیدن به این غرض متعدد است و این راهها هیچکدام بر دیگری ترجیحی هم ندارد در عرض یکدیگرند و ترجیحی بر اینها در بین اینها نیست، این یک فرض که ما بگوییم تمام اطراف واجب تخییری همه اش منتهی می شود به غرض واحد اغراض متعدده نیست در اینجا هر راهی ما را به همان غرض منتهی می کند.

فرض دوم این است که بیاییم بگوییم نه مولا از هر کدامیکی از این اطراف و از هر کدامیک از این افراد واجب تخییری یک غرضی دارد که این غرض با غرضی که بر آن طرف و راه دیگر مترتب می شود اینها با هم تضاد دارند و بین اینها تضاد و نسبت تضاد وجود دارد، مثلاً ببینید اینجا می گوئیم آقا در مکه و مدینه مخیرید بین القصر و الاتمام بیاییم بگوییم مولا مثلاً اینجا دو تا غرض لزومی دارد که این دو تا غرض با هم متضاد هستند یعنی آن غرض نماز قصر آن نماز قصر شما را به غرض نماز اتمام نمی رساند، نماز اتمام شما را به غرض نماز قصر نمی رساند، دو تا غرض لزومی مختلف و در عین حال بینشان تضاد وجود دارد به طوری که این تضاد معنایش این است که اگر یکی از این غرضهای لزومی محقق شد در عالم خارج، غرض دیگر امکان تحققش نیست، برای اینکه جمع بین متضادین امکان ندارد، اگر غرض است یعنی کسی آمد نماز قصر را خواند، غرض لزومی مترتب بر او محقق شد اینجا دیگر غرض بر نماز اتمام امکان تحققش نیست، چون جمع بین متضادین محال است.

اما فرض اول که مرحوم آخوند می فرمایند اکثر واجبات تخییری داخل در این فرض اول هستند، که فرض اول ما گفتیم هر کدامیک از اطراف تماماً یک غرض مشترک دارند، شما خصال کفاره مثلاً اطعام ستین مسکیناً با شصت روز روزه گرفتن با عتق رقبه اینها همه منتهی می شود به یک غرض مرحوم آخوند اینجا تمسک میکنند به این قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر الا من الواحد» اگر در یکجا غرض واحد شد و معلول معلول واحدی است، معلول واحد لا یصدر الا من العله الواحد.

باید يك علت واحد در اینجا باشد، خوب حالا اینجا برای اینکه این قاعده فلسفیه نقض نشود باید بگوییم آقا این غرض واحد کشف از این می کند که بین این اطراف واجب تخییری يك قدر جامعی وجود دارد که آن قدر جامع منشاء شده و علت شده برای این غرض واحد، طبق این قاعده الواحد لا یصدر الا من الواحد باید بگوییم این غرض کشف از این می کند که این اطراف يك قدر جامع بینشان وجود دارد، که بیاییم بگوییم آن قدر جامع در حقیقت متعلق برای وجوب است، بگوییم آن قدر جامع در حقیقت خودش متعلق برای وجوب است، اگر آمدیم گفتیم آقا قدر جامع متعلق برای وجوب است، چه نتیجه ای می گیریم؟

نتیجه می گیریم که این اطراف می شود مصادیق آن قدر جامع و اگر شد مصادیق قدر جامع تخییر بین این افراد می شود تخییر چه؟ عقلی، در فرق میان تخییر عقلی و شرعی مکرر گفتیم تخییر عقلی آنی است که يك قدر جامع واقعی بین این اطراف وجود دارد، اما در تخییر شرعی قدر جامعی بین افراد وجود ندارد، خوب حالا در اینجا اگر آمدیم گفتیم که غرض واحد کاشف از قدر جامع واحد است، و می گوییم آن قدر جامع در حقیقت متعلق برای واجب است، یعنی در حقیقت طبق این بیان مرحوم آخوند ایشان واجب تخییری را بر می گردانند به واجب تعینی، گفتیم واجب تعینی آنی است که متعلق روشنی دارد و متعلقش هم متعلق واحد است..

اگر آمدیم گفتیم اینجا خودشان واجب نیستند، آنچه که واجب است آن قدر جامع بین اینهاست، که عنوان وجوب را دارد متعلق وجوب همان قدر جامع می شود و بالنتیجه واجب تخییری يعود الی الواجب التعینی. این در فرض اول.

اما فرمودند فرض دوم که فرض دوم این است که بیاییم فرض کنیم هر کدامیک از اینها خودش يك غرض خاصی را دارد، مثلاً در همین خصال کفاره، بگوییم آقا آن غرض مترتب بر اطعام با غرض مترتب بر روزه گرفتن دو تا غرض جداگانه است، اینجا دو تا غرض لزومی جداگانه است منتهی بینشان تضاد وجود دارد، مرحوم آخوند می فرمایند اینجا و در این فرض ما باید همان قول اول را اختیار بکنیم، قول اول این بود که بیاییم بگوییم آقا ما دو سنخ از وجوب داریم، دو نوع وجوب داریم، هر وجوبی برای خودش احکام و آثار و خواص خودش را دارد. در این فرض که هر کدامیک از اطراف خودش يك غرض خاصی بر او مترتب می شود، و بین این غرضها فرض این است که گفتیم تضاد وجود دارد.

تضاد یعنی امکان اجتماعشان نیست، اگر شما يك راه را رفتید، يك غرض محقق شد، غرض دیگر امکان تحققش نیست، پس تضاد بین اینها وجود دارد، اینجا باید بیاییم بگوییم این واجب واجبی است که لا یجوز ترکه الا الی بدل، الا مع بدل یعنی شما اگر این فرد را می گوییم مثلاً ستین مسکیناً، لا یجوز ترکه الا اینکه بدالش را بیاورید، این لا یجوز ترکه الا مع بدل، این خودش يك نوع و سنخ خاصی از وجوب است، لذا مرحوم آخوند می فرمایند ما در اینجا مسأله سنخ خاص و نوع خاص را در این فرض می پذیریم، این خلاصه نظریه مرحوم آخوند در کفایه. تا اینجا یعنی تا قبل از بحث تخییر بین اقل و اکثر ما نظریه مرحوم آخوند را بیان کردیم.

اشکالاتی بر مرحوم آخوند

چون عرض کردیم مرحوم آخوند در دو فرض آمدند فرمودند و در حقیقت در تحلیل واجب تخییری آمدند تفصیل داده اند و دو فرض را ذکر کرده اند روی هر دو شق به مرحوم آخوند اشکالات زیادی شده، حالا بعضی از اشکالات شق اول را عرض بکنیم:

در شق اول ایشان آمدند فرمودند اگر فرض کردیم که همه افراد و همه اطراف اینها در يك غرض با یکدیگر اشتراك دارند، آنوقت باید بیاییم به این قاعده فلسفیه تمسك بکنیم، ما در اول علم اصول آنجا هم مرحوم آخوند در اول علم اصول آمدند به يك مناسبتی به این قاعده فلسفیه تمسك کردند، آنجا گفتیم دیگران هم فرموده اند که تمسك به این قاعده فلسفیه وجهی ندارد، چرا؟

این قاعده فلسفیه که من یادم هم هست در جلد هفتم اسفار مرحوم ملا صدرا مفصل راجع به قاعده الواحد بحث کردند، این قاعده الواحد در واحد حقیقی حقه من جمیع الجهات است، یعنی اگر يك واحدی وجود واحدی يك وحدت حقه حقیقیه من جمیع الجهات داشت، آنجا این قاعده الواحد جریان پیدا می کند، اما این واحدی که در اینجا الان ما داریم مطرح می کنیم این

واحد، واحد حقيقي نيست اولاً، و شخصي نيست ثانياً آن قاعده الواحد در واحد شخصي حقيقي من جميع الجهات است.

اينجا واحد بالنوع است يعني اينی که مي گوييم قصر و اتمام يکي است يعني در يك نوعي با هم اشتراط دارند، در يك نوعي با هم وحدت دارند، وحدتشات وحدت نوعي است، و اصلاً بايد بالاتر بگوييم يك وحدت انتزاعي دارند، که حالا اين را در اشكال بعد عرض مي کنيم پس اين اولاً اين قاعده الواحد در واحد شخصي حقيقي است، نه در واحد بالنوع.

اشكال ديگر اين است که قاعده الواحد در جايي جريان دارد که ما بتوانيم يك جامع حقيقي درست بکنيم، در حالیکه الان بين اين اطراف ما آمديم يك جامع انتزاعي درست کرديم، آنوقت مخصوصاً با توجه به اینکه خوب ببينيد گاهي اوقات تخيير بين خصال كفاره است، مي گوييم آقا اطعام و عتق و روزه خوب بين اينها چه قدر جامع حقيقي وجود دارد، اين يك، گاهي اوقات اصلاً اطراف تخيير بين الوجود و العدم است، مي گوييم آقا شما مخيري اين فعل را بياوري و مي تواني اين فعل را ترك بکني، بين الوجود و العدم ما چه قدر جامع حقيقي مي توانيم داشته باشيم، بين وجود و عدم که اصلاً قدر جامع امکان ندارد، بنابراین دو اشكال از نظر اجراي قاعده فلسفيه در اينجا وجود دارد.

اشكال سوم اين است که به يك اشكال خيلي اصولي و روشني هم هست و آن اینکه ما مي گوييم آقا اينجايي که شارع فرموده شما مخير هستيد بين القصر و الاتمام شما مرحوم آخوند مي آييد مي گوييد که آقا غرض واحد کشف از قدر جامع واحد مي کند و آن قدر جامع در حقيقت متعلق براي وجوب است، اشكال اين است که اين امر، امر عرفي نيست اين بيان، بيان عرفي نيست عرف اگر از او سوال کنيم که آقا اينجا متعلق وجوب چيست؟

مي گويد شارع فرموده يا نماز قصر يا نماز اتمام، به عرف بگوييم که شارع عنوان احدهماي مفهومي لا بعينه را بر شما واجب کرده اين يك متعلق که قابل درك عرف باشد، نيست، و ما در چنين مواردی که چون شارع طرفش و مخاطبش عرف است، بايد متعلق را که مي خواهد بيايد واجب کند اين متعلق کاملاً از نظر عرفي روشن باشد، بگوييم آقا عنوان قدر جامع بين خصال كفاره يا قدر جامع بين نماز قصر و نماز اتمام اين عنوان يك عنوان عرفي نيست. بنابراین اين فرض اول در کلام مرحوم آخوند اين مواجهه با اين اشکالات متعدده است و حالا فرض دوم و همچنين همين فرض هم باز برخي از اشکالات ديگر را دارد که اين را ملاحظه بفرماييد تا روز شنبه ان شاء الله.